



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۳۹۶-۹۷

جلسه هفتاد و نهم؛ یکشنبه ۱۳۹۶/۱۲/۲۰

جواب دوم علامه رحمته به استدلال به صحیحۀ محمد بن قیس و مناقشه در آن

جواب دیگری که صاحب مفتاح الکرامه^۱ از مرحوم علامه رحمته در *المختلف* نقل می‌کند آن است که:

ثانیاً: صحیحۀ محمد بن قیس معارض است با روایاتی که بیان می‌کند «خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنْفَعَةً». همان‌طور که قبلاً بیان کردیم نمی‌توان به اطلاق این روایات ملتزم شد؛ زیرا اطلاق بدوی این روایات حتی شامل ربای محض که حرمتش قطعی است می‌شود - مانند اینکه صد هزار تومان قرض بدهد و شرط کند صد و پنجاه هزار تومان بعد از شش ماه پس بدهد - لذا باید بگوییم مقصود آن نفعی است که غیر مستقیم و از راه دیگری غیر از قرض یا بدون شرط حاصل شود.^۲

به هر حال در پاسخ به جواب دوم علامه رحمته می‌گوییم: طبق مبنای کسانی که می‌گویند روایات «خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنْفَعَةً» ظاهرش اطلاق دارد و هر جرّ نفعی را شامل می‌شود، صحیحۀ محمد بن قیس می‌تواند مخصوص آن روایات باشد؛ چراکه راه‌های جرّ نفع متعدد است و صحیحۀ محمد بن قیس لعل بعض این راه‌ها را منع می‌کند؛ یعنی جایی که نفع و زیادت شرط شود. بنابراین این روایات تعارضی با هم ندارند؛

۱. *مفتاح الکرامه* کتاب نفیسی است که هم نویسنده آن یعنی مرحوم سید جواد عاملی رحمته از فحول فقهاست و هم تتبع و جمع‌آوری آراء و نظرات در این کتاب، در حد بالایی است. مرحوم والد ما از مرحوم بروجردی رحمته نقل می‌کردند که صاحب جواهر رحمته، عیال بر صاحب *مفتاح الکرامه* رحمته است.

۲. *مفتاح الکرامه* فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیث)، ج ۱۵، ص ۱۳۲:

و أجاب فی «المختلف» أيضاً بأنها معارضة بقولهم عليهم السلام «خير القرض ما جرّ نفعاً». ولا يخفى عليك أنّ العلامة فی «المختلف» إنّما تعرّض للبيع بشرط الإقراض، و قد استدللّ و عارض بما سمعت. و هذا يؤیّد ما قد قبل من تساوي المسألتین.

زیرا صحیحۀ محمد بن قیس اخص است و بیان می‌کند زیادت در جایی که شرط نشود مانعی ندارد اما اگر شرط شود، باطل و حرام است. بنابراین این صحیحۀ، اطلاق روایات «خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنَفَعَةً» را مقید می‌کند به جایی که زیادت و نفع، شرط نشده باشد بلکه ابتدائاً و تبرعاً باشد. شاهد این مطلب هم بعض روایاتی است که بیان می‌کند نفعی که در قرض برده می‌شود اگر بدون شرط باشد مانعی ندارد «لَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِشَرْطٍ».^۳

جواب‌های صاحب مفتاح الكرامة^{رحمته} به استدلال به صحیحۀ محمد بن قیس

۱. تعارض صحیحۀ محمد بن قیس با روایاتی که نفع بدون شرط را جایز می‌داند و مناقشه در آن ظاهراً صاحب مفتاح الكرامة جواب دوم مرحوم علامه^{رحمته} را نمی‌پذیرد و خودشان متصلی شده و چهار جواب بیان می‌فرمایند.^۴

و نحن نقول في الجواب: أولاً: إنها معارضة بالأخبار الاخر التي يأتي نشرها، و هي غير ما ذكره

في المختلف.^۵

جواب اول ایشان چنین است که صحیحۀ محمد بن قیس، معارض به یک سلسله اخباری است که بعداً ذکر خواهیم کرد و غیر از این روایاتی است که بیان می‌کند «خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنَفَعَةً». ایشان بعداً به روایات باب ۱۰۳ از جلد ۱۸ الوافی تحت عنوان «باب القرض يجز المنفعة» ارجاع می‌دهند که روایات این باب همان

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب الدين و القرض، باب ۱۹، ح ۱۳، ص ۳۵۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰۵:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِسْرَاهِيمَ عليه السلام: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الْمَالُ قَرْضًا فَيَطُولُ مَكْنُهُ عِنْدَ الرَّجُلِ لَا يَدْخُلُ عَلَى صَاحِبِهِ مِنْهُ مَنَفَعَةٌ فَيُنْبِئُهُ الرَّجُلُ الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ كَرَاهِيَةً أَنْ يَأْخُذَ مَالَهُ حَيْثُ لَا يُصِيبُ مِنْهُ مَنَفَعَةٌ أَيْحَلُّ ذَلِكَ لَهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِشَرْطٍ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ مِثْلَهُ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ شَرْطًا.

✓ همان، ح ۳، ص ۳۵۴ و الكافی، ج ۵، ص ۱۰۳.

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ مَعَ رَجُلٍ مَالٌ قَرْضًا فَيُعْطِيهِ الشَّيْءَ مِنْ رِبْحِهِ مَخَافَةً أَنْ يَقْطَعَ ذَلِكَ عَنْهُ فَيَأْخُذَ مَالَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ شَرْطَ عَلَيْهِ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ شَرْطًا.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ نَحْوَهُ.

۴. صاحب مفتاح الكرامة مفصل وارد بررسی این مسئله شده‌اند، هم در بحث ربای معاوضی و هم در بحث ربای قرضی. آنچه از ایشان در اینجا نقل می‌کنیم بیشتر مطالبی است که در بحث ربای قرضی فرموده‌اند و مقداری با مطالب ایشان در بحث ربای معاملی تفاوت دارد.

۵. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

روایاتی است که ما قبلاً خواندیم و عمدتاً از محمد بن اسحاق بن عمار بود که سند بعضی آن‌ها تمام بود. همچنین بعضی روایات دیگر هم بود از جمله روایت عبدالملک بن عتبه که مضمرة بود. اما صاحب مفتاح الكرامة می‌گوید: این روایت علی الاصح صحیح است و مضمرة بودن آن هم عیبی ندارد؛ زیرا معلوم است که مسئول، امام کاظم یا امام صادق علیهما السلام است^۶ - و این روایات معارض با صحیحۀ محمد بن قیس است؛ زیرا این صحیحۀ بیان می‌کند زیاده‌ای نباید به خاطر قرض شرط شود، و این روایات بیان می‌کند شرطی که منجر به زیاده شود مانعی ندارد. در نتیجه این دو دسته روایات تعارض و تساقط کرده و باید رجوع به عمومات کنیم.

اما این جواب صاحب مفتاح الكرامة ناتمام است و در پاسخ به ایشان می‌گوییم: این روایات با هم تعارضی ندارند؛ زیرا فرضاً بپذیریم صحیحۀ محمد بن قیس اطلاق دارد و شامل شروط در ضمن بیع دیگر هم می‌شود، اما مخصوص مواردی است که زیادت شرط شده باشد، اما حداقل بعضی روایات مجوز زیادت، مربوط به مواردی است که زیادت شرط نشده باشد، پس با یکدیگر تعارضی ندارند و یا از بعضی استفاده می‌شود که شرط زیادت در ضمن عقد دیگری اگر باشد عیبی ندارد که اخص از صحیحۀ محمد بن قیس می‌شود و مخصص آن؛ نه آنکه با آن معارضه کند.

بنابراین این کلام صاحب مفتاح الكرامة ناتمام است، اما حدود دلالت صحیحۀ محمد بن قیس چقدر است، بحث آن خواهد آمد إن شاء الله. مضاف به اینکه عبدالملک بن عتبه به قرینۀ راوی از او یعنی علی بن الحکم، ظاهراً یا احتمالاً عبدالملک بن عتبه الهاشمی است که توثیق ندارد و لا محاله حدیث علاوه بر آنکه مضمرة است، تام السند هم نیست.

۲. مهجور و متروک بودن صحیحۀ محمد بن قیس در نزد اصحاب و مناقشه در آن

جواب دوم صاحب مفتاح الكرامة آن است که ظاهر صحیحۀ محمد بن قیس، متروک و مهجور عند الاصحاب است؛ زیرا این صحیحۀ شرط جاینز را منحصر در «مِثْل» کرده است «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا»؛ در حالی که اجماعاتی وجود دارد که بیان می‌کند می‌توان شرط «رهن، کفیل، بیع غیر محاباتی» و غیر این

۶. همان، ص ۱۳۸:

و خبر عبد الملك بن عتبه و هو صحيح على الصحيح إلا أنه مضمرة. و هو حجة عندنا، و المسئول إما الصادق أو الكاظم عليهما السلام، قال: سألته عن الرجل يريد أن اعينه المال و يكون لي عليه مال قبل ذلك فيطلب مني مالا أزيدة على مالي الذي لي عليه، أ يستقيم أن أزيدة مالا و أبيع له لؤلؤة تساوي مائة درهم، بألف درهم فأقول له: أبيعك هذه اللؤلؤة بألف درهم على أن أوخر ثمنها و مالي عليك كذا و كذا شهرا؟ قال: لا بأس.

شروط کرد حتّی در خود عقد قرض؛ یعنی اگر متاعی را قرض دادی و در ضمن خود عقد قرض، اشتراط بیع غیر محاباتی کردی مانعی ندارد، در حالی که طبق صحیحۀ محمد بن قیس جایز نیست.

این جواب صاحب مفتاح الکرامۀ هم ناتمام است و در پاسخ به ایشان می‌گوییم: اولاً با این استدلال نمی‌توان گفت صحیحۀ محمد بن قیس متروک است؛ زیرا نهایت چیزی که می‌توان در صورت صحّت این اجماعات گفت - که بعید نیست اجماع بر بعضی از آن‌ها صحیح باشد - آن است که اگر شرطی در قرض ذکر شود که به سبب آن نفعی به مقرض نمی‌رسد - مانند شرط رهن، کفالت و یا بیع غیر محاباتی - مانعی ندارد؛ زیرا به قرینۀ عبارت بعدی که می‌فرماید: «فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيُقْبَلْ» معلوم می‌شود «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» به این معناست که اگر شرطی به نفع مقرض ذکر شود منهی است، اما اگر شرطی باشد که نفع برای مقرض نباشد بلکه فقط موجب استیثاق دین شود - مانند رهن و کفیل - مانعی ندارد.^۷

ثانیاً: نهایت اینکه به مقداری که اجماع وجود دارد، از صحیحۀ محمد بن قیس رفع ید می‌کنیم و حتّی در بعض این موارد اصلاً معلوم نیست اجماعی باشد مانند بیع غیر محاباتی، اما رفع ید از مواردی که اجماع وجود دارد موجب نمی‌شود که بگوییم این صحیحۀ متروک است. بنابراین نهایت اینکه مواردی از تحت اطلاق این صحیحۀ خارج شده است، اما اگر روایتی در بخشی تقیید خورد، نمی‌توان گفت باید آن را کلاً کنار بگذاریم؛ مگر در جایی که سیاق آن آبی از تخصیص باشد تا بگویند اگر مواردی تخصیص خورد، معلوم می‌شود کَلَش صادر نشده است، اما این صحیحۀ آبی از تخصیص نیست.

۳. «تعلیق حکم بر «ورق»، مشعر به جواز زیادت در غیر ورق» و مناقشه در آن

جواب سوم صاحب مفتاح الکرامۀ آن است که تعلیق حکم در صحیحۀ محمد بن قیس بر ورق، اشعار به جواز اشتراط زیادت در غیر ورق دارد. به تعبیر دیگر اینکه ورق تخصیص به ذکر شده «مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» اشعار به این دارد که ورق خصوصیت دارد و الا اگر مقصود حضرت اعم از پول نقره بود، باید می‌فرمودند: «مَنْ أَقْرَضَ قَرْضًا أَوْ شَيْئًا». البته ایشان تذکر می‌دهند مقصود این نیست که مفهوم لقب مطلقاً حجت است، بلکه می‌خواهند بفرمایند اگر لقب در جایی استعمال شود که به جای آن نمی‌توان چیز دیگری گذاشت مانند «زید موجود» و محمد^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} سول الله^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} در این موارد مفهوم ندارد، اما در جایی که

۷. مفتاح الکرامۀ فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیث)، ج ۱۵، ص ۱۳۲:

... و ثانیاً: بأنّها متروکة الظاهر علی ما بیّناه فی وجه دلالتها من حصر الشرط الجائر فی المثل، و قد عرفت انعقاد الإجماعات علی جواز اشتراط الرهن و الكفیل و البیع بدون محاباة و غیر ذلك.

می‌توان چیز دیگری جای آن گذاشت مانند «من أقرض قرضاً أو شيئاً» اگر آن را تبدیل به عنوان دیگری کند مانند «مَنْ أقرضَ رَجُلًا وِرْقًا»، معلوم می‌شود آن لقبی که تخصیص به ذکر شده، دارای خصوصیت است، لذا دیگر نمی‌توان حکم آن را به سایر موارد تعمیم داد.^۸

در پاسخ به جواب سوم سید جواد عاملی رحمته الله می‌گوییم: اگر ایشان می‌خواهند بگویند پول نقره خصوصیت دارد و مثلاً دینار این حکم را ندارد، بطلان چنین حرفی نزدیک به بدهت است. و اگر مقصود ایشان فقط چیزهایی است که ربای معاملی در آن می‌آید یعنی مکیل و موزون، این هم خلاف ظاهر است؛ زیرا بعد از اینکه فهمیدیم ورق خصوصیت ندارد؛ دیگر نمی‌تواند نماینده کل مکیل و موزون باشد؛ چراکه در باب قرض، از بیرون می‌دانیم که ربا اختصاص به مکیل و موزون ندارد بلکه هر چیزی را قرض بدهند و اضافه بگیرند رباست و با این زمینه‌ای که متشرعه دارند می‌فهمند «ورق» خصوصیت ندارد بلکه مانند «رجلاً» است که نمی‌توان گفت خصوصیت دارد و «قرض به مرأة» چنین حکمی ندارد. بنابراین «ورق» نماینده مطلق قرض است؛ یعنی «مَنْ أقرضَ رجلاً شيئاً».

۴. «اختصاص عدم جواز اشتراط زیادت به أجود از همان جنس» و مناقشه در آن

جواب چهارم صاحب مفتاح الكرامة رحمته الله آن است که قول حضرت که فرمودند: «فإن جُوزِيَ أجودَ منها فليقبل» قرینه بر آن است که مراد از «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» یعنی همان چیزی که در مقابل مال قرض قرار داده می‌شود نباید زیاده کمی یا کیفی داشته باشد؛ مثلاً درهم مکسر بدهد و درهم صحیح بگیرد یا درهم ردی بدهد و جید بگیرد، اما اگر شرط کند عقد دیگری انجام شود که در صورت وفای به آن، نفعی برای مقرض دارد، این صحیحه شامل آن نمی‌شود. ذیل روایت هم که می‌گوید «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرِقَةٍ»، مقصود آن است که چیزی کم‌اضافه شود؛ یعنی زیادی بی‌واسطه باشد مانند رکوب دابه یا عاریه متاع.^۹

۸. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ۱۵، ص ۱۳۲:

و ثالثاً: إن تعليق الحكم على الورق قد يشعر بجواز ذلك في غيره لا لأنه مفهوم لقب فقط بل لمكان التعليق عليه و عدم حاجة إلى ذكره لو لم يرد النفي عما عداه، لأنه يمكن أن يقال: لو أقرض قرضاً أو شيئاً، وإنما يلغى مفهوم اللقب حيث لا يتأتى التعبير عن المراد إلا به كما في قولنا: زيد موجود و محمد رسول الله صلى الله عليه و آله، و لذلك كان معتبراً قطعاً في عبارات الفقهاء و به يثبت الوفاق و الخلاف، و على هذا يكون الخبر متروك الظاهر أيضاً بالإجماع المنقول في «الخلاف» و ظاهر «التذكرة» على أنه لا فرق بين مال القرض ربوياً كان أو غير ربوي في تحريم الزيادة مع الشرط، بل الإجماع على ذلك معلوم.

۹. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ۱۵، ص ۱۳۳:

این جواب صاحب مفتاح الکرامة رحمته هم ناتمام است؛ زیرا با اطلاق «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» و نیز عبارت بعدی یعنی «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَةَ مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِيهِ» سازگار نیست و معلوم است این موارد را از باب مثال ذکر می‌کند برای آذنی چیزی که منفعت دارد و قطعاً شرط بیع محاباتی، منفعت است. بنابراین جواب چهارم ایشان نیز ناتمام است.

مرحوم وحید بهبهانی رحمته نیز در اینجا فرمایشی دارد که سید جواد عاملی متعرض آن نشده است [و می‌تواند پاسخی به مثل کلام ایشان باشد]. مرحوم بهبهانی می‌فرماید: اینکه ذیل روایت دارد «أَوْ عَارِيَةَ مَتَاعٍ» از آن استفاده می‌شود حتی شرط عقدی مثل عاریه هم نکند. به تعبیر دیگر اینکه ابتدا حضرت فرمودند «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ» یعنی آن چیزی که خودش منفعت است، اما «عَارِيَةَ مَتَاعٍ» کأن اسم برای آن عقد است؛ یعنی شرط نکند یک عقدی را که نفعی برای مقرض داشته باشد.

به هر حال ظاهر عرفی روایت آن است که حضرت «رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَةَ مَتَاعٍ» را به عنوان مثال ذکر کردند برای آذنی چیزی که منفعت دارد و عرف هم این معنا را می‌فهمد؛ چراکه «عَارِيَةَ مَتَاعٍ» خصوصیتی ندارد بلکه مراد نفع اندک است، مانند اینکه مقرض به مستقرض بگوید موتور را بده تا فلان جا بروم یا من را سوار کن تا فلان جا برسان. پس شکی نیست که این‌ها به عنوان مثال است و لذا روایت شامل بیع محاباتی هم می‌شود. بنابراین معلوم می‌شود جواب چهارم صاحب مفتاح الکرامة هم قابل پذیرش نیست.

نظر مختار در دلالت صحیحه محمد بن قیس

در رابطه با این صحیحه دو مطلب را ذکر می‌کنیم؛ اولاً: احتمال قابل اعتنایی وجود دارد که از ابتدا این صحیحه مربوط به جایی است که شرطی در ضمن خود عقد قرض ذکر شود؛ یعنی هرچند ظهور ابتدایی «فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» شامل شروط در ضمن عقود دیگر هم می‌شود، اما به نظر می‌آید مراد شرطی است که

و رابعاً: بأنَّ قوله عليه السلام «فإن جوزي أجد فليقبل» قرينة على أنَّ المراد بقوله «لا يشترط إلا مثلها» أنه لا يجوز أن يقرضه بشرط أن يردَّ الصحيح عن المكسَّر و لا الجيد عن الردي و لا بشرط زيادة القدر، كما هو في جملة من الأخبار ستسمعها.

و قد عرفت أنَّ هذا هو الذي فهمه الأكثر من الأخبار و جعلوه وجه الجمع، بل قد وجدت بعض الأجلَاء يستدلُّ بالخبر المذكور على جواز البيع بشرط الإقراض، و يتعجب من العلامة في «المختلف» كيف سكت عن الاستدلال به؟!

ثم إنَّ صحَّة الخبر ليست بتلك المكانة من الوضوح، فيرجح عليه ما هو أوضح منه صحَّة أو كان معتضداً بشيء آخر. و أما ما اشتمل عليه من تحريم اشتراط العارية فقد نقول به، و كذلك الهبة الغير المعوَّضة، لأنها ليست معامله محضة، لكن تسميتها معامله في عرفهم يوجب دخولها تحت عقدة إجماع «الغنية» إلا أن نقول: لا فرق عرفاً بين قوله بشرط أن تعطيني أو تهيني، فليتاأمل جيداً.

در ضمن خود عقد قرض ذکر شود.

ثانياً: ذیل روایت که می‌گوید: «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِيهِ» هرچند یک مقدار این معنا را توسعه می‌دهد که به خاطر قرض هم شرط نکند، اما در اینجا هم به نظر می‌آید مقصود آن است که در خود عقد قرض چیزی را به خاطر قرض شرط نکند و احتراز از آن است که اگر به خاطر قرض نباشد مانعی ندارد؛ مثلاً اگر قرض برای مقرض مشکلاتی ایجاد کند و مقرض برای فرار از این مشکلات شرطی را ذکر کند که هرچند به نفع اوست، اما نفع زائد بر رأس المال محسوب نشود، چنین شرطی مانعی نداشته باشد؛ مثلاً عده‌ای هستند که اگر بدانند فلانی پول دارد، سراغ او می‌روند و درخواست قرض می‌کنند و یا اینکه پول او را می‌دزدند. مقرض هم برای اینکه آنها نفهمند، وقتی به کسی قرض می‌دهد، با او شرط می‌کند که قرضش را جلوی نظر فلانی آداء نکند، این شرط هرچند به نفع مقرض است اما زائد بر رأس المال نیست و بلکه در حقیقت دفع ضرر می‌کند. بله، اگر قرض دهد و شرط کند که در فلان زمان که اوج قیمت است برگرداند، آنجا شاید اشکال کنیم، اما در مثالی که زدیم، مقرض در واقع دفع ضرر می‌کند و نفع زائدی نمی‌برد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی